

«هی ان نتیجه تقدیم أحد المتعارضین علی الآخر - بأحد وجوه التقدیم المذكورة فی محلها - ترجع إلى رفع الحكم عن موضوعه. و فی باب التزاحم ترجع إلى رفع الحكم برفع موضوعه، مثلاً فی العامین من وجه، لو حکمنا أکرم العلماء علی لا تکرّم الفسّاق فی مورد الاجتماع يكون نتيجة التّحکیم هو رفع حکم لا تکرّم عن موضوعه، حیث أنّه مع بقاء زید العالم مثلاً علی فسقه و مع قدرة المکلف علی إکرامه یرتفع حکمه. و اما فی مثل الغریقین، لو قدّمنا أحدهما علی الآخر لأحد موجبات التّقدیم فی باب التّزاحم تكون نتيجة التّقدیم هو سلب قدرة المکلف عن إنقاذ الآخر و تعجیزاً مولویاً بالنّسبة إلیه، لوجوب صرف قدرته إلى الأهمّ، فعدم وجوب إنقاذه لعدم قدرته علیه، حیث ان الممتنع الشرعی کالممتنع العقلي.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. در تعارض:

اگر یکی از متعارضین را مقدم داشتیم، نتیجه آن می شود که حکم از موضوع برداشته می شود (مثلاً اصلاً و جوب از قعود دائمی، برداشته می شود / یا: اصلاً عالم فاسق و جوب اکرام ندارد)

۲. اما در تزاحم:

اگر یکی از متزاحمین را مقدم داشتیم، نتیجه آن می شود که بگوئیم مکلف قدرت بر اتیان اهم دارد و قدرت بر اتیان مهم ندارد (عدم قدرت شرعی) [و لذا حکم از فعلیت می افتد] پس نتیجه «رفع حکم به رفع موضوع» است (یعنی اصلاً فردی که مورد تزاحم است، مقدور نیست)

ما می گوئیم:

۱. اینکه مرحوم نائینی می فرماید: نتیجه تعارض، رفع حکم از موضوع است، سخن کاملی است ولی اینکه می فرمایند: نتیجه تزاحم، «رفع حکم به رفع موضوع» است، روی مبنایی است که می گوید قدرت شرط فعلیت تکلیف است. چرا که در این صورت می توان گفت کسی که قدرت ندارد، اصلاً نسبت به امر غیر مقدور تکلیف ندارد و لذا گویی شارع از ابتدا فرموده است «انقذ الغریق المقدور» پس وقتی شارع، کسی را «سلب قدرت شرعی» کرد، در حقیقت دلیل از ابتدا شامل او نمی شود. (رفع حکم به سبب رفع موضوع)

<sup>۱</sup>. همان، ص ۳۱۸



۲. اما سخن در اینجا است که اولاً: این خلاف مبنای ما مبنی بر عدم شرطیت قدرت در تکالیف است. و ثانیاً: حکم شارع به «عدم حکم برای غیر مقدور» چون ناشی از ملاک بوده است، کاشف از آن است که از ابتدا حکم را به نحو مطلق تشریح نکرده بوده است و از ابتدا حکم را بر «غیر مقدور» جعل نکرده است. پس از این جهت فرقی با تعارض ندارد.

به عبارت دیگر، اگر چه ممکن است «لسان دلیل، رفع حکم به رفع موضوع» باشد ولی در واقع، آنچه واقعیت دارد، «رفع حکم از موضوع» است.

۳. ان قلت: اینکه فی الواقع در تراحم هم رفع حکم از موضوع صورت می گیرد، ضرری نمی زند وقتی می بینیم که لسان دلیل تراحم، رفع حکم به لسان رفع موضوع است و لذا می توان بین تراحم و تعارض فرق گذاشت.

به عبارت دیگر:

در تراحم، وقتی دلیل غصب می گوید، غصب نکن (و بر دلیل صلوة مقدم می شود) شما قدرت شرعی بر صلوة نخواهید داشت و لذا صلوة برای شما غیر مقدور می شود و به همین جهت «صلوة در دار غصبی»، مشمول دلیل «صل» نمی شود (چرا که قدرت، شرط فعلیت است و اگر نماز مقدور نیست، حکم نسبت به آن بالفعل نمی شود).

ولی در تعارض از ابتدا دلیل «اکرم العلما»، دلیل لا تکرّم الفساق را تخصیص می زند. پس بین دو باب فرق وجود دارد.

قلت: اگر نگوئیم واقعیت تراحم هم «رفع حکم از موضوع» است (چنانکه اشاره کردیم) در این صورت فرق تراحم و تعارض، یک فرق حقیقی و ثبوتی می شود. ولی اگر گفتیم واقعیت تراحم، هم «رفع حکم از موضوع» است، فرق این دو باب صرفاً به بیان شارع برمی گردد و فرق اثباتی خواهد بود.

توضیح مطلب فوق آنکه:

اگر تراحم را - چنانکه توضیح دادیم - به «رفع حکم از موضوع» برنگردانیم و صرفاً «رفع حکم به لسان رفع موضوع» باشد، در این صورت باید بگوئیم دو حکم اصلاً ناظر به یکدیگر نیستند و اصلاً با یکدیگر تنافی ندارند چرا که:



«الحکم لا نظر له إلى إبقاء موضوع نفسه ، فلا يتنافى كل حکم مع ما يستلزم رفع موضوعه،  
وعليه فإذا قدّم أحدهما لا يكون الآخر داعياً إلى صرف القدرة في متعلّقه لأنه يستلزم نظره  
إلى حفظ موضوعه وهو خلف.»<sup>۱</sup>

جهت سوم)

«هي انّ المرّجات لأحد المتعارضين على الآخر كلّها ترجع، أمّا إلى باب الدلالة، و أمّا إلى  
باب السند. و أمّا في باب التّزاحم: فالمرّجات هي أمور آخر لا ربط لها بباب الدلالة و  
السند، بل ربّما يقدّم ما هو أضعف دلالة و سندا على ما هو الأقوى، نعم: ربّما يكون بعض  
المرّجات مرّجّحا لكلا البابين، لكن لا بمناط واحد بل بمناطين، ... كتقديم ما لا بدل له على  
ما له البدل، فأنّه في باب التّعارض يقدّم ذلك من باب انّ ما لا بدل له يكون حاكما و مبيّنا  
لما له البدل، كما في مثل تقديم العامّ الأصولي و المطلق الشّمولي على المطلق البدلي. و في  
باب التّزاحم أيضا يقدّم ما لا بدل له، لكن لا بذلك المناط، بل بمناط انّ ما له البدل لا يصلح  
ان يكون معجزا مولويّا لما لا بدل له، بخلاف العكس - على ما سيأتي توضيحه إن شاء الله  
تعالى و بالجملة: المرّجات في أحد البابين أجنبيّة عن المرّجات في الباب الأخر.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. در تعارض:
- مرجات، مربوط به ترجیح دلالت یا ترجیح سند است
۲. در تزاحم:
- مرجات، مربوط به کشف ملاک اقوی می باشد.
۳. البته برخی از مرجات، مرجات هر دو باب (تعارض و تزاحم) است، اما باید توجه داشت که ملاک  
اینکه این شیء مرّجّح باب تعارض شده است با ملاک اینکه مرّجّح باب تزاحم شده است، فرق دارد.
۴. مثلاً: اینکه ما «آنچه بدل ندارد» را بر «آنچه بدل دارد» مقدم می داریم، در بحث تعارض به این ملاک  
است که می گوییم دلیل که درباره آنچه بدل ندارد است، مبیّن دلیلی است که درباره چیزی است که

۱. منتقى الاصول، ج ۳، ص ۳۴

۲. همان



بدل دارد. (مثل تقدیم عام اصولی [اکرم العلماء] یا مطلق شمولی [اکرم العالم] بر مطلق بدلی [یک انسان را اکرام نکن] که در این صورت، آنکه اکرام نمی شود، می تواند غیر عالم باشد یعنی «بدل از انسان عالم»)

۵. ولی ملاک اینکه در باب تراحم، «ما لا بدل له» را بر «ما بدل له» مقدم می داریم، آن است که «ما لا بدل له» می تواند باعث «عدم قدرت شرعی» شود. (یعنی اکرم العلما باعث می شود شما نسبت به «اهانت نسبت به عالم» (اگر بدل دارد و می توان به جای آن غیر عالم را اهانت کرد)، قدرت خود را از دست بدهید)

